

عبادات شخص لال (اخرس)

بحث در وظیفه اخرس نسبت به تکالیفی بود که مشروط به تکلم و ادای کلمات هستند. مقتضای روایت سکونی این بود که وظیفه اخرس در مثل قرائت در نماز، تحریک زبان و اشاره با انگشت است. گفتیم جهات متعددی از بحث وجود دارد از جمله اینکه گفتیم منظور از اشاره به انگشت، اشاره به همان الفاظ قرآن است نه اشاره به معانی.

از جمله جهاتی که باید مورد بحث قرار بگیرد لزوم جمع بین حرکت زبان و اشاره به انگشت است. جهت دیگر تبیین مراد از انگشت است. آیا منظور یک انگشت است یا انگشتان یا دست؟ منظور از حرکت لسان چیست؟ آیا حرکت زبان است یا لبها یا زبان کوچک یا همه آنها و...؟

جهت دیگر این است که آیا جایگزینی حرکت زبان و اشاره به انگشت تعبدی است و اخرس باید این کار را بکند یا اینکه آنچه در روایت سکونی آمده است اشاره به هر چیزی است که تکلم اخرس با آن محقق می‌شود؟ به عبارت دیگر مفاد روایت این باشد که وظیفه اخرس همان چیزی است که در تفهیم مقاصد خودش به کار می‌گیرد و این طور نیست که حرکت زبان و انگشت یک قضیه تعبدی صرف باشد. در نتیجه اگر اخرس برای تفهیم برخی از مقاصدش از حرکات دست استفاده می‌کند و در تفهیم برخی از مقاصد از حرکت زبان یا لبها و... لازم نیست در همه کلمات از هر دو استفاده کند و بلکه اصلاً حرکت زبان و دست خصوصیت ندارد بلکه هر چیزی که برای اخرس در مقام تکلم عادی استفاده می‌شود در اینجا کافی است هر چند حرکت سر باشد یا چشم و ابرو و...

جهت دیگر بحث این است که آیا این حرکات علی الاطلاق لازم است یا اینکه مشیر به این است که اگر متعارف و معتاد او این حرکات است از آنها استفاده کند ولی اگر در تفهیم برخی امور از حرکت زبان و انگشت استفاده نمی‌کند لازم نیست زبان را حرکت بدهد و با انگشت اشاره کند. جهت دیگر هم این است که آیا این وظایف وجوبی هستند یا اینکه بهتر است اخرس چنین کاری کند؟ این موارد جهاتی هستند که باید مورد بحث قرار بگیرد.

آیا منظور از انگشت خصوص یک انگشت است یا منظور انگشتان است یا دست؟ منظور از حرکت لسان چیست؟ آیا حرکت فقط زبان است یا لبها و... را هم شامل است؟

البته اگر کسی معتقد باشد حرکت لسان و اشاره با انگشت تعبد خاص نیست بلکه اشاره به همان روشی است که اخرس برای القای مقاصدش از آن استفاده می‌کند بحث از این جهت جا ندارد. و ما بعداً خواهیم گفت به نظر ما با در نظر گرفتن مناسبات حکم و موضوع این حرف خیلی قریب است و این روایات نیامده است اخرس را به حرکت انگشت دست متعبد کند بلکه آمده است بگوید هر کاری که اخرس اگر قرار بود همین الفاظ را منتقل کند انجام می‌داد در هنگام قرائت حمد انجام بدهد.

صاحب مفتاح الكرامة عبارتي در ذيل كلام علامه دارد كه در آن به اختلافات كلمات علماء اشاره کرده است: قوله قدس الله تعالى روحه: و الأخرس يعقد قلبه بمعناها مع الإشارة و تحريك اللسان كما في البيان و جامع المقاصد و فوائد الشرائع و الميسية و روض الجنان لكن في الجميع تقييد الإشارة بالإصبع ما عدا الأخير فإنه قال فيه: إنه أحوط و لكن في «الميسية» أيضاً تحريك الرأس، و لعله سهو من القلم أراد أن يكتب اللسان فكتب الرأس، فتأمل. و في المبسوط و التحرير يكبر بالإشارة بإصبعه من دون ذكر عقد قلبه و تحريك لسانه. و في الإرشاد و المدارك يعقد قلبه و يشير بإصبعه. و في التذكرة و الذكرى يحرك لسانه و يشير بإصبعه. و في نهاية الأحكام يحرك لسانه و يشير بأصابعه أو شفته ولهاته مع العجز عن تحريك اللسان. و في الموجز الحاوي و كشف الالتباس يحرك لسانه فشفته ولهاته و يشير بإصبعه. فقد اتفقت هذه الكتب على ذكر الإشارة بالإصبع. و في المعتبر و المنتهى الاقتصار على نسبة ذلك إلى الشيخ، و يلوح من ذلك التأمل في ذلك. و في الشرائع و النافع و التبصرة يعقد قلبه مع الإشارة. و في جامع الشرائع يجزي الأخرس تحريك لسانه و إشارته. و في المفاتيح يأتي بها الأخرس على قدر الإمكان. و في كشف اللثام يعقد قلبه و يحرك لسانه و شفته و لهواته. و قد اتفقت هذه على عدم ذكر الإشارة بالإصبع كالكتاب. و في كشف اللثام أحسن المصنف حيث لم يقيد الإشارة بالإصبع ها هنا كما قيدها بها غيره، لأن التكبير لا يشار إليه بالإصبع غالباً و إنما يشار بها إلى التوحيد، انتهى. و في روض الجنان لا شاهد على التقييد بالإصبع على الخصوص. و في المنتهى قال بعض الجمهور: يسقط فرضه عنه. و لنا أن الصحيح يجب عليه النطق بتحريك لسانه و العجز عن أحدهما لا يسقط الآخر. قالوا: الإشارة و حركة اللسان تتبع اللفظ، فإذا سقط فرضه سقطت توابعه، و هو باطل، لأن إسقاط أحد الواجبين لا يستلزم إسقاط الآخر. و عندي فيه نظر، انتهى. و في «مجمع البرهان» كأن ذلك لإجماعهم و أنه لا بد من شيء يدل على ذلك و أن التحريك كان واجباً و الكل كما ترى. نعم الإجماع دليل إن كان، انتهى. و مثله قال في «المدارك» ثم احتمل ما نقله في المنتهى عن بعض العامة، ثم قال: المصير إلى ما ذكره الأصحاب أولى.

و في جامع المقاصد و المدارك و أمّا عقد القلب بها فلأن الإشارة و التحريك لا اختصاص لهما بالتكبير، فلا بد من مخصّص. قالوا: و معنى عقد القلب بمعناها أن يعتقد أنه تكبير و ثناء في الجملة لا المعنى الموضوع لها. و مثله ما في فوائد الشرائع و الميسية و الروض و كذا ما في «كشف اللثام» حيث قال: أي يعقد قلبه بإرادتها و قصدها لا المعنى الذي لها، إذ لا يجب إخطاره بالبال. و فيه أيضاً: الاقتصار على اللسان لتغليب كقول الصادق عليه السلام في خبر السكوني «تلبية الأخرس و تشهده و قراءته للقرآن في الصلاة تحريك لسانه و إشارته بإصبعه» و هو مستند الإشارة هنا. و في «روض الجنان» بعد إيراد هذا الخبر قال: فعده إلى التكبير نظراً إلى أن الشارع جعل له مدخلاً في البدلية عن النطق.

و في «كشف اللثام» الأخرس هو الذي سمع التكبير و أتقن ألفاظها و لا يقدر على التلقظ بها أصلاً. (مفتاح الكرامة، جلد ٧، صفحہ ١٨)

مرحوم صاحب جواهر نیز در عبارتی این طور گفته اند:

«قلت: يحتمل إرادة اليد من الإصبع في الخبر جرياً على غلبة الإشارة من الأخرس بها، بل قل ما يتفق إشارته بغيرها مستقلاً عنها، و لعل معنى التكبير يبرزه بها أيضاً، فلا يكون حينئذ ما في الخبر راجعاً إلى التوحيد خاصة، كما أنه بذلك يظهر وجه تقييد الأكثر بها تبعاً للنص، و قال في المدارك كغيره: إن الإشارة لما كانت تقع للتكبير و غيره احتاجت في التشخيص له إلى عقد القلب بالمعنى، و ليس المراد المعنى المطابقي، بل

يقصد التكبير و الذكر و الثناء في الجملة، و لا بأس به، ضرورة العسر و الحرج في التكليف بعقد القلب بتمام المعنى، بل لعله بالنسبة إلى بعض أفراد الخرس تكليف ما لا يطاق، و أما تحريك اللسان فإنه و إن وجد في النص إلا أن المصنف لعله تركه إدخالاً له تحت الإشارة، خصوصاً مع عدم تقييدها بالإصبع، و كان ذكر اللسان في النص و الفتوى جرياً على الغالب، فيحرك الشفة و اللهاة معه، نعم ما سمعته من الترتيب بينهما لا دليل عليه، كما أنه لا دليل على ترتيب هذا التحريك على حسب ترتيب الحروف، و ستسمع في القراءة إن شاء الله زيادة التحقيق لذلك.» (جواهر الكلام، جلد ۹، صفحہ ۲۱۲)

مرحوم مراغی در العناوین گفته است معیار همان کاری است که احرص در مقام تفهیم مقاصدش انجام می دهد و اشاره به دست و زبان تعبدی نیست.

الخامس: أنه يعتبر في الإشارة أن تكون بالإصبع، أو يكفي كونها بأي الأعضاء كانت من دون فرق، أو خصوص الأعضاء المعدة للإشارة؟ ظاهر النص في بحث الإشارة في القراءة و انصراف المطلقات إلى الغالب من كونها بالإصبع و أصالة عدم تحقق الأثر في غيره اعتبار الإصبع. و ظاهر كلام بعض الأصحاب و عدم ظهور خصوصية في الإصبع عدم اشتراطه.

و الحق أن يقال: إن الأخرس الذي له عادة بالإشارة باليد أو بالإصبع أو بالأصابع أو باليدين أو بالحاجب أو بالعين أو بالشفيتين أو بالرأس أو بالرجل أو بالمركب من الاثنين أو الثلاثة أو الأربعة أو الخمسة أو الأزيد أو المجموع فالعبرة على معتادة كيف كان، و دلالة النص على الإصبع إنما هو مبني على الغالب. و أما في الأخرس الذي لا عادة له كالعرضي و نحو ذلك فإن ألحقناه بالأخرس فالظاهر فيه اعتبار الإصبع، لأنه الأصل في الإشارة و المتيقن في الدلالة. و يحتمل اعتبار خصوص السبابة، و إن لم تكن فبغيرها مراعياً للأقرب، و إن لم تكن فبالكف، ثم بالزند، ثم بالمرفق، و نحو ذلك. و بعبارة أخرى: يلاحظ الأقرب إلى ما هو المعتاد في الإشارة. (العناوین الفقهية، جلد ۲، صفحہ ۱۳۸)

ایشان معتقد است اگر احرص در تفهیم مقاصدش اشاره و حرکت معهودی دارد برای قرائت نماز باید از همان استفاده کند و اگر عادت خاصی ندارد به انگشت اشاره کند. هم چنین در مورد اخرسی که لالی عارض بر او شده نه اینکه از اول لال بوده باشد اولاً در الحاق او به احرص تردید دارد و بر فرض که به لال ملحق بشود گفته اند ظاهر اعتبار اشاره به انگشت است (چون اصل در اشاره همین اشاره با انگشت است و قدر متیقن هم همین است و بلکه محتمل است اشاره با خصوص انگشت سبابه لازم باشد از این جهت که روایت مشیر به همان چیزی است که احرص با آن اشاره می کند که به صورت متعارف اشاره به با انگشت سبابه است.

البته ایشان اموری مثل اشاره با پا را هم ذکر کرده اند ولی به نظر ما حتی اگر احرص برای تفهیم مقاصدش از پا هم استفاده کند اما اشاره با پا با وضع صلاتی مناسبت ندارد.

محقق همدانی نیز در اصل این مساله که بر احرص لازم است همان کاری را بکنند که در محاوره با مخاطبین آن کار را می کند شبیه به همین مطلب را ذکر کرده است.

نتیجه این نظر این است که اولاً اشاره به انگشت خصوصیت ندارد بلکه اُخرس باید به همان چیزی تکلم کند که متعارف او در تفهیم مقاصدش است و ثانیاً جمع بین حرکت لسان و اشاره به انگشت لازم نیست چون تعبدی نیست.